

شاهد کودک

• ماهنامه‌ی شاهد کودک

• شماره ۳۰ تیر ۱۳۸۷

• بها ۳۰۰ تومان



به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سر دبیر: دکتر عباس خامه یار
جانشین سر دبیر: محمد علی فقیه

دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلдіس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
مدیر هنری: علیرضا ذاکری
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگ امید
حروفچین: وبدا امیدی

ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد

تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶

تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴

دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com

صندوق پستی: ۱۵۷۱۵-۱۹۱

ناشر: انتشارات شاهد

تهران- خیابان ایت الله طالقانی

خیابان ملک الشعرای بهار شمالی

شماره ۳- تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

چاپ: چاپخانه بلاغ

خیابان شریعتی- بالاتر از حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا

توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳

تصویر روی جلد: شیوا ضیایی

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است

* مطالب رسیده بازگردانده نمی شود

* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است



گول ستاخ دار
جدول

داستان های نوید و ندا

لطیفه

چه کار کنم؟ چه کار نکنم؟
زندگی پشه ای

داستان کودکی
حوضه ی شاعر

گل های چهارم

فرم اشتراک شاهد کودکی

ماهی گلی

علمی

سیب سرخ

بنام خداوند سنجاقک ها

حقیقه های نئی ها

بهترین فرزند

آثار بچه ها

معرفی کتاب

۳
۴
۶
۷
۱۰
۱۲
۱۴
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۶
۲۷



ماهی گلی

میون حوض خونه مون
آی بچه ها ماهی دارم
برای ماهی کوچولوم
خرده های نون می برم
*

می گم: اینم غذای تو
دوست منی ماهی گلی
توی تمام ماهی ها
تو خیلی ناز و خوشگلی
*

ماهی گلی با خوش حالی
میاد جلو چه با شتاب
می خنده و با خنده هاش
هر جا میشه پُر از حباب



● فریبرز لریستانی «آشنا»
● تصویرگر: غلامعلی مکتبی



غول تناسخ دار



یکی بود، یکی نبود. در یک روز گرم و آفتابی،
 یک باغچه‌ای بود سبز سبز با یک آسمان آبی.
 توی باغچه صدای پچ پچ مهیبی می آمد. ریحان
 و ترخون و تربچه، آهسته باهم حرف می زدند.
 نسیم از راه رسید و پرسید: «تازه چه خبر؟»
 ریحان گفت: «کلاغه خبر آورده که یک غول
 شاخ دار این دور و بر ماست. چشمش دنبال
 سبزی های باغچه ی ماست.»
 نسیم کمی دور باغچه گشتی زد اما خبری نبود.
 فقط یک حلزون بود که نزدیک باغچه می خزید.
 کلاغه تا چشمش به حلزون افتاد، داد زد:
 «قار و قار و قار خبردار
 می آد یه غول شاخ دار





● مهری ماهوتی
● تصویر گر: حدیثه قربان



شاخک‌هایش را تکان داد و گفت: «همه از من می‌ترسند. کلاغ به آن‌ها گفته، من یک غول شاخ دارم. اما خدا می‌داند، چه قدر بی‌آزارم.»

نسیم حلزون را دلداری داد و ناز کرد. حلزون خندید. نسیم و ریحان، تره و نعناع هم خندیدند. دیگر از او نمی‌ترسیدند. کلاغ آن دورها، پشت درخت قایم شده بود و قار قار می‌کرد.



سبزی، کاهو، خبردار
قار و قار و قار، الفرار»

همه ترسیدند. نعناع و تره و ریحان لرزیدند. نسیم داد زد: «آهای کلاغ بازیگوش! رویت سیاه! بالت سیاه! صدبار خجالت، وای به حالت! «آن وقت سراغ حلزون رفت و گفت: «سلام، تو کجا، این جا کجا؟ آمدی به دیدن باغچه‌ی ما؟»
حلزون غمگین بود. نگاهش به زمین بود.





با گوش‌هایمان می‌شنویم

تو وقتی صدایی را می‌شنوی که آن صدا وارد گوش‌هایت شود، آن وقت مغزت می‌فهمد که آن صدای کی یا چیست.

گوش‌هایت می‌توانند به تو بگویند که صدا از کدام طرف می‌آید.

آن گوشی که به صدا نزدیک‌تر باشد، زودتر از گوش دیگر صدا را می‌شنوند، به این تصویر نگاه کن، کدام گوش این پسر زودتر صدای رادیو را می‌شنود؟





یک رادیو را روشن کن.
حالا چشم‌هایت را ببند.
از یکی از دوست‌هایت
خواهش کن که چند بار
آن را در اطرافت روشن و
خاموش کند.
می‌توانی فقط با شنیدن
صدای رادیو بگویی که
رادیو کجاست؟
در هر بار بگو که کدام
گوشت به رادیو نزدیک‌تر
است.

جدول



این تصویری از زیر آب‌های خلیج فارس است. جانوران گوناگونی این جا زندگی می‌کنند. ما در زیر این آب‌ها چاه‌های نفت و گاز بسیاری داریم. برای همین شاید کشورهای دیگر بخواهند خلیج فارس را از ما بگیرند، ولی ما نمی‌گذاریم؛ چون از سال‌ها پیش این جا قسمتی از کشور ما بوده و هست. حالا که با خلیج فارس آشنا شدی، نام شکل‌هایی را که علامت زده شده در جدول بنویس و رمز آن را از خانه‌های رنگی پیدا کن و برای ما بفرست. ما به چند نفر از برنده‌ها جایزه می‌دهیم.



● از برنده های عزیز خواهش می کنیم برای دریافت جایزه ی خود با ما تماس بگیرند.

۸		۶							۱
									۲
		۳			۲				۳
							۷		۴
								۴	۵
							۵		۶
								۱	



برندگان جدول شماره ی ۲۷:

امیر رضا طراوتی - ارومیه

کیمیا جواهری - تهران

ملیکا عبد الهی - اصفهان

سیب سرخ

توی باغی قشنگ و پر از گل
یک سبد سیب در دست او بود
بر سرش تاج صدها ستاره
دیدنش مثل یک آرزو بود

گریه کردم دویدم به سویش
باز خندید و واگرد آغوش
توی گرمی آغوش بابا
کرده بودم غم را فراموش

گفت: «جانم عزیزم پسر جان
مرد باش و قوی مثل بابا
دوست دارم بینم که هر روز
بیشتر می شود مثل بابا»

یادم آمد که او یک شهید است
گریه کردم: «چرا رفته ای تو؟»



من ندارم پدر پس کجایی
تا ببینی چه سخت است بی تو»

● سعیده موسوی زاده
● تصویرگر: نسیم بهاری

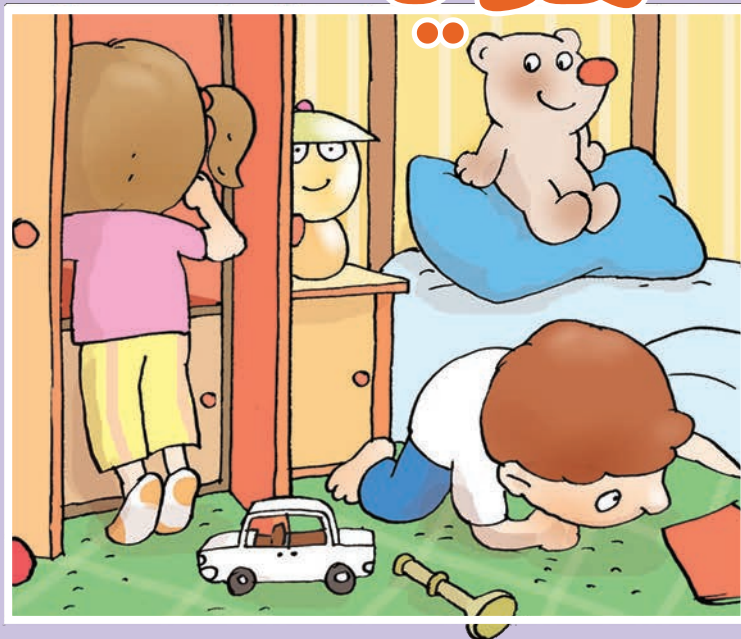
او به من داد سیبی و خندید
گفت: «این مال تو جان بابا
بو کن آن را که سیبی بهشتی است
شادمان باش و بر گرد حالا»

ناگهان بوسه‌ای زد به رویم
مادرم: «گریه کردی عزیزم؟
باز هم خواب دیدی پدر را؟
زود پاشو تو مردی عزیزم»

بوسه‌ی مادرم آشنا بود
بوی خوش عطر پاکی در آن بود
هدیه‌ی خوب بابای خوبم
سیب سرخ بهشتی همان بود



هدیه







خاطره‌ی کودکی

بنام خداوند سنجاقک‌ها

من تمام دوران خوش کودکی‌ام را توی یکی از شهرهای شمالی که به نظر من یک تکه از بهشت بود سپری کردم.

تمام خاطراتم مربوط می‌شود به این بهشت کوچک. بابام همیشه می‌گفت تو با اینکه دختری، ولی از برادرت «شیطون» تر هستی. خوب راست می‌گفت. من خیلی «شیطون» بودم. یک شالیزار برنج پشت خانه‌مان بود که من و برادرم و دوستم می‌رفتیم آن‌جا تا سنجاقک بگیریم. من همیشه دوست داشتم یک مجموعه از سنجاقک داشته باشم. دوستم به من و برادرم یاد داد که چطور سنجاقک بگیریم. یک سکه می‌انداختیم هوا، بعد که نور خورشید می‌خورد به آن برق می‌زد سنجاقک بیچاره‌ی بی‌خبر از همه‌جا می‌رفت طرفش. آن وقت به آن می‌خورد و بی‌هوش می‌شد. بعد ما می‌رفتیم برش می‌داشتیم. نمی‌دانم، ولی فکر می‌کنم کار خوبی نمی‌کردیم. یک شب که همه خواب بودند رفتم یواشکی آن‌ها را آزاد کردم. بعد به برادرم گفتم: سنجاقک‌ها خودشان فرار کردند. فکر می‌کردم برادرم خیلی عصبانی شود ولی نشد. شاید اگر من این کار را نمی‌کردم، خودش آن‌ها را آزاد می‌کرد. حتماً او هم مثل من فکر می‌کرد که مامان و بابای این سنجاقک‌ها نگران آن‌ها می‌شوند.

نسیم بهاری فوق‌دیپلم گرافیک است. مدت دو سال است که فقط برای کودکان نقاشی می‌کشد و می‌گوید: «از بچگی بهترین سرگرمی‌ام نقاشی بوده، حتی نقاشی را به بازی کردن ترجیح می‌دادم. امروز هم آن را به هر کاری ترجیح می‌دهم.»

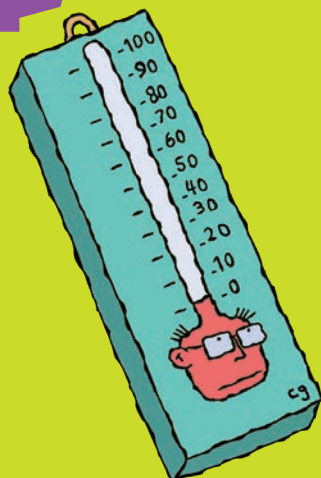
نویسنده و تصویرگر: نسیم بهاری





لطیفه

● تصویر گر: بهاره زارع



صفر

اولی: شباهت دماسنج و معلّم چیست؟
دومی: هیچی، فقط هر کدامشان صفر را نشان
بدهند، بدن آدم شروع به لرزیدن می کند!

اولی: تو فکر می کنی با دیدن عددها می توان
آینده را پیش بینی کرد.
دومی: بله، مادر من می تواند. چون از اول سال که
کارنامه ام را دید، گفت: «تو آخر سال از ریاضی
تجدید می شوی و اتفاقاً همین طور هم شد.»



چیستان

همه چیز می نویسد ولی نمی تواند بخواند.

لایه: خواجه

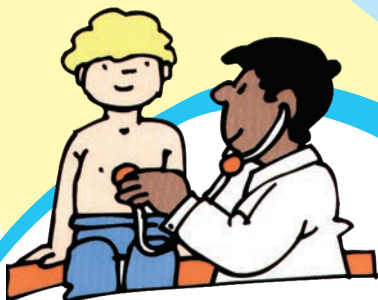


چه کار کنم؟ چه کار نکنم؟

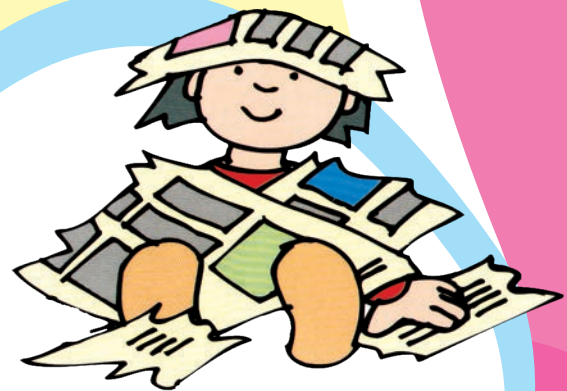


وقتی به پارک می‌روید، بازی‌های خطرناک انجام ندهید.

برای حفظ سلامتی خود هر روز ورزش کنید.



وقتی بیمار می‌شوید، به پزشک مراجعه کنید و سرخود دارو نخورید.



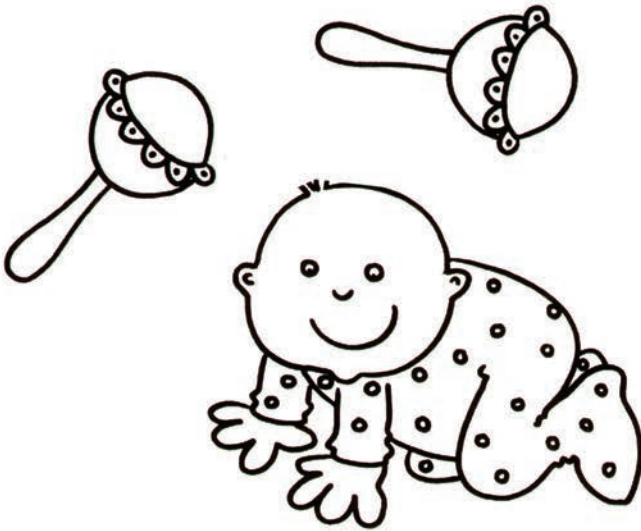
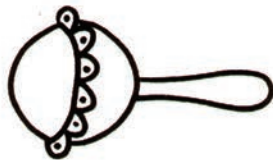
فراموش نکنید، کاغذ زباله نیست. آن‌ها را دور نریزید.



سر گرمی

جفجغه‌های نی‌ها

اگر هر نوزاد یک جفجغه بخواند، چند جفجغه باقی می‌ماند؟ به نظر تو بهتر است با جفجغه‌های اضافه چه کار کنیم؟





زندگی پشه‌ای

پشه‌ها از خانواده‌ی حشره‌ها هستند. بدن آن‌ها سه قسمت دارد، سر، سینه و شکم. پشه‌ها ۶ پای بندبند و یک خرطوم دارند. پشه‌ی مادر بزرگ‌تر از پشه‌ی پدر است. خرطوم پشه‌ی مادر بلندتر و برای مکیدن خون مناسب است.

پشه‌ی پدر در حدود یک هفته و پشه‌ی مادر حدود ۷ تا ۱۰۰ روز عمر می‌کند. پشه‌ها برای این که بتوانند پرواز کنند از شهد گل‌ها و گیاهان می‌خورند. پشه‌ی پدر هیچ وقت خون نمی‌خورد و نیش نمی‌زند.

اگر پشه‌ای تو را نیش زد، حتماً بدان که پشه‌ی مادر است. او در هر بار تخم‌گذاری ۱۰۰ تا ۲۰۰ تخم می‌گذارد. پشه در مدت روز در محل‌های خنک، تاریک و نم‌دار استراحت می‌کند و در عصر و غروب برای خوردن خارج می‌شود.

پس اگر در محل زندگی‌ات جوی آب، گلدان، زیر گلدانی، سینی کولر، چاهک، گودال استخر و... هست، مواظب نیش پشه باش.

تولد
حضرت فاطمه
(س) و روز زن
مبارک باد

بهترین فرزند

پیامبر (ص) آرام آرام از کوچه‌های مکه می‌گذشت و به طرف کوه‌های اطراف می‌رفت تا در جایی خلوت با خدای خود راز و نیاز کند. عده‌ای از دشمنانش دور او را گرفتند و با خنده گفتند: «او فرزند پسر ندارد». یکی از آن‌ها فریاد زد: «ای محمد! اگر به خدای خود ایمان داری، از او بخواه تا فرزند پسری به تو بدهد!»

پیامبر (ص) فرزندان پسرش را از دست داده بود و آن‌ها او را به خاطر داشتن فرزند دختر، مسخره می‌کردند، ولی او هیچ وقت از نداشتن فرزند پسر ناراحت نشد.

شب‌ی فرشته‌ای پیش پیامبر آمد و سوره‌ی کوثر را برای او فرستاد. پس از آن سوره، پیامبر (ص) خداوند را شکر کرد و دانست که به زودی صاحب فرزندی می‌شود که از وجودش انسان‌های بزرگی به وجود خواهند آمد که راه او را ادامه خواهند داد.



داستان کودک سایه‌ی خرس کوچولو

یکی بود، یکی نبود. در جنگلی زیبا، خرس کوچولویی زندگی می‌کرد. یک روز آفتابی خرس کوچولو برای پیدا کردن غذا از خانه‌اش بیرون آمد و یک دفعه سایه‌اش را دید که دنبال او راه افتاده است. ترسید. رفت از ببعی پرسید: «این کیه که دنبال من راه افتاده است؟» ببعی گفت: «نمی‌دانم.» خرس کوچولو پیش جغد دانا رفت و از او پرسید: «این کیه که دنبال من راه افتاده است؟» جغد دانا گفت: «سایه‌ات است.» خرس کوچولو گفت: «سایه‌ام است که سایه‌ام است. مگه من هر جا می‌روم، او باید دنبال من باشد.» جغد گفت: «بله در روزهای آفتابی سایه‌ی تو همراه تو است.» حالا خرس کوچولو آرزو دارد که آفتاب باشد و با سایه‌اش بازی کند.

کیانا قاسمی فرد - ۹ ساله از تهران





جوجه‌ی شاعر

وقتی ببیند

مورچه را کوچه

می‌دهد به او

شعر کلوچه!

● احمد خدا دوست

● تصویرگر: آرزو شمس

توی ده ما

یک جوجه اردک

دارد می‌شود

شاعر کودک

زیرا دارد او

ذوق و استعداد

شده این روزها

خیالش زیاد

دنبال سوژه است

از توی برکه

می‌رود فکرش

آن سوی برکه



گل‌های چهارپر



سرگرمی

گل‌های چهارپر را پیدا و رنگ کن. حالا بگو چند گل
چهارپر در صفحه وجود دارد!



آثار بچه‌ها



مسعود گلی خطیر - از بابل



نگار خندستان - ۴ ساله از تهران



مهتاب هاشم‌نیا ۴ ساله از بیرجند



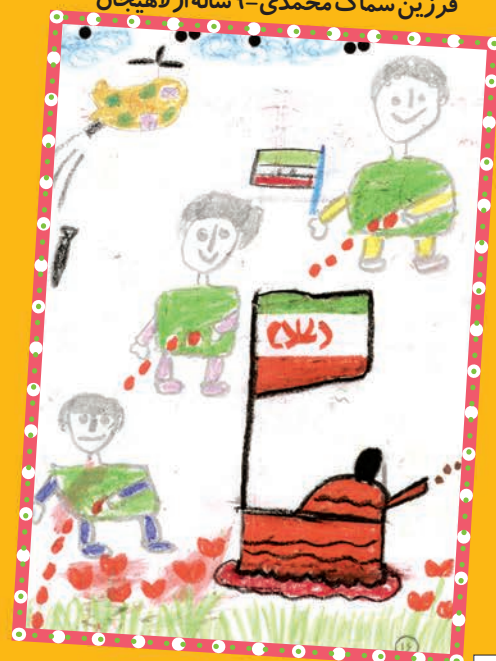
نیلوفر دهقان زاده - ۵ ساله از تهران



آیدا فیروزی - ۶ ساله از تهران



فرزین سماک محمدی - ۹ ساله از لاهیجان





علیر ضامستدام - ۶ ساله از شیراز



فاطمه اسدی - چهار ساله از تهران

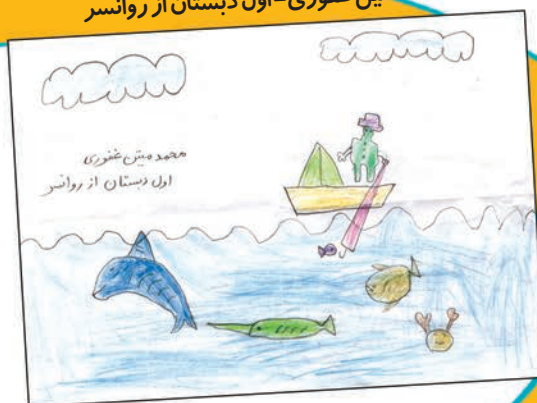


شیدا حیدری

نیوشا سامی - ۷ ساله از اصفهان



محمد متین غفوری - اول دبستان از روانسر



محمد حسین مهدوی



پریا صادقی نژاد - ۸ ساله



صدف نیکخواه



سارینا بیدار



فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.
مبلغ اشتراک ششماهه ۱۸۰۰ تومان و یکساله ۳۶۰۰ تومان است.
مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه‌ی میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.

فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله‌ی شاهد کودک ارسال نمایید.
نشانی: تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی، خیابان ملک الشعرا، بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

نام: نام خانوادگی: تاریخ تولد: .../.../۱۳۰۰

نشانی:

کد پستی: تلفن:

یک سال

مدت اشتراک: ۶ ماه

بچه‌های مجله

زهره جفائیان
ندا خادم زاده
نیما زرین نحل
فاطمه السادات موسوی
محمد حامی سراوانی
کوثر کوهی
شقایق حاتمی

حنا دین محمدپور
مهدی حسینی نقوی
نرگس گلی خطیر
فائزه بهفر
پریسا کامران منش
رومینا نراقی
صدرا اصغری

مرجان حمزه پور
یاسمن توانگر
مبینا ایرانشاهی
فاطمه کاظم‌لی
نیوشا سامی
مهتاب هاشم‌نیا
نگار خندستان

میلاد رضایی
نیلوفر دهقان زاده
کسری سرایی
ابوالفضل مرادی
مریم اسکندریون
فاطمه مرادی
فاطمه شیبانی

بابای سوره

خانم مربی به بچه‌ها گفت که فردا روز پدر است. برای همین، بچه‌ها باید با کمک مامان‌هایشان یک هدیه‌ی کوچک برای بابا بخرند و فردا به او بدهند. بعد به بچه‌ها گفت: «حالا من تا سه می‌شمارم همه با هم بگویید روز پدر مبارک.»

بچه‌ها با هم فریاد کشیدند روز پدر مبارک و همه بلند خندیدند. اما سوره نمی‌خندید. اگر می‌خواهی بدانی چرا سوره خوشحال نبود، کتاب «بابای سوره» را که نوشته‌ی آقای سیدعلی کاشفی خوانساری است، بخوان.

نقاشی‌های قشنگ آن کار خانم الهام کاظمی است. این کتاب را مؤسسه‌ی فرهنگی منادی تربیت با قیمت ۱۰۰۰ تومان به چاپ رسانده است.

تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲



کلاس قرآن
برم؟

کلاس نقاشی
برم؟

کلاس ورزش
برم؟

حالا تابستون چه کار کنم؟

